

# حکومت‌های اسماعیلیه در شبه قاره

## هند تا قرن دهم\*

ابرار حسین\*\*

### چکیده

با ورود افرادی با عقاید اسماعیلی به سرزمین شبه قاره هند، خصوصاً ورود محمد بن اسماعیل و فرزندان او، جنبش اسماعیلی در سند و ملتان، شکوه خاصی به خود گرفت. و با آمدن دعات به طور مرتب، زمینه برای تشکیل دولت اسماعیلی فراهم شد.

در قرن چهارم یک دولت اسماعیلی در ملتان و به دنبال آن در منطقه گلگت که در شمال پاکستان کنونی است، در قرن هشتم هجری قمری، یک دولت اسماعیلی به وجود آمد و در نهایت در اواخر قرن دهم قمری از بین رفت.

این مقاله ظهور و افول دولت‌های اسماعیلی ملتان، منصوره و سومره را بررسی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: اسماعیلیه، شبه قاره هند، ملتان، منصوره، سومره.

## اولین داعی اسماعیلیان در شبه قاره هند

ابن حوشب یکی از دُعَات اسماعیلی است که اولین دولت اسماعیلی را در یمن تأسیس نمود و بعد از استقرار خود در یمن، و پس از تربیت دُعَات، به ارسال آنان به اقصی نقاط عالم پرداخت (مثل بحرین، یمامه، مغرب، مصر، سند و...).<sup>۱</sup> بنابراین دعوت اسماعیلی از یمن شروع شد و صاحب دعوت یمن، ابن حوشب، تحت نظارت خود، مردان دلیر و بی باک را برای تبلیغ فرقه اسماعیلیه انتخاب نمود. وی ابن هیثم را به شبه قاره هند و ابو عبدالله بن عباس الشادیری را به مصر فرستاد. وقتی در سال ۳۰۲ ق/ ۹۱۴ م ابن حوشب درگذشت، همین داعی مصر، جانشین ابن حوشب در یمن شد. بعد، ابو عبدالله الحسن احمد بن محمد زکریا، معروف به ابو عبدالله شیعی را به مغرب فرستاد.<sup>۲</sup>

ابوالقاسم بن حوشب، ابن هیثم<sup>۳</sup> را که پسر برادرش (یا خواهر زاده اش) بود، به طور رسمی به عنوان اولین داعی اسماعیلی در سال ۳۷۰ ق/ ۸۸۳ م به کشور «سند» روانه کرد که تعداد زیادی از مردم دعوت ابن هیثم را قبول کردند. افکار اسماعیلیه قبل از ابن هیثم در آن نواحی وجود داشت؛ اما در این زمان، یعنی زمان ابن هیثم هیأت تبلیغی اسماعیلیه در «ملتان» پیشرفت قابل ملاحظه ای داشت. بعد از ابن هیثم مبلغین دیگری نیز به آنجا فرستاده شدند.<sup>۴</sup> همه سعی و تلاش دُعَات این بود که زمینه را برای یک انقلاب در سند مهیا کنند.<sup>۵</sup>

در مورد نخستین داعیان اسماعیلیه به «اندیا» باید گفت در قرن چهارم یک داعی به نام «جله بن شیبان» به سوی دهلی فرستاده شد. طبق نوشته روی مزار «نور ستگر»، که در نوسری (گجرات)<sup>۶</sup> می باشد، سال وفات او ۴۸۷ ق/ ۱۰۹۴ م ثبت شده است.

ایوانف درباره «پیر نورستگر» می گوید: درباره تاریخ سکونت یا مرگ او در نوسری، و هویت او و کیشی که او آن را تبلیغ می کرد، کاملاً بی اطلاع هستیم. ولی در تاریخ خوجه آمده است که او از نخستین داعیانی بود که به هند آمد.<sup>۷</sup>

دکتر زاهد علی، دانشمند اسماعیلی (بهره)، می نویسد: زمانی که ابن حوشب، ابن هیثم را در سال ۲۷۰ ق به سند فرستاد، دعوت اسماعیلی در هندوستان شروع شد (چون وقتی ابن هیثم دعوت خود را در سند و ملتان گسترش داده، به احتمال قوی دعوات را به مناطق هندوستان هم فرستاده است). بعد از ابن هیثم در زمان خلیفه معز در سالهای ۳۴۱-۳۶۵ ق، معز یک داعی به نام «جله بن شیبان» (شاید همان جلم بن شیبان باشد) را به سوی دهلی فرستاد و جمع زیادی از مردم منطقه و «راجه هستناپور» به دست این داعی مسلمان شدند. ولی درباره این وقایع تفصیلاتی در کتب تاریخ دیده نمی شود. البته در زمان مستنصر در میان سالهای ۴۲۷-۴۸۷ ق، یعنی در حدود سال ۴۵۰ ق، سه داعی به نامهای، احمد، عبدالله و نورمحمد (نورالدین) به هندوستان فرستاده

طرح

شدند. این سه نفر در منطقه «کهمبات» که معروف‌ترین بندرگاه گجرات می‌باشد، مدتی اقامت نمودند و با کمال دقت حالات مردم هندوستان را مورد بررسی و مطالعه قرار دادند. بعد از این بررسی دقیق هر یک از آنان در ناحیه‌ای شروع به تبلیغ نمود.<sup>۸</sup>

دعات در این نواحی شبه قاره هند، اگر چه به خاطر نفوذ در بین افراد حاکم و ذی‌نفوذ قدرت قابل توجهی به دست آوردند، ولی نتوانستند مثل یمن، مغرب، سند، و مصر... حکومت تشکیل بدهند. ما در اینجا درباره دولتهای اسماعیلیان در این سرزمین به ترتیب سخن می‌گوییم.

### شهر ملتان: اولین جایگاه دولت اسماعیلیان

با توجه به اینکه اولین جایگاه دولت اسماعیلیان، شهر ملتان بوده است، بی‌فایده به نظر نمی‌رسد درباره تاریخ این شهر و دولتهای اسلامی که قبل از دولت اسماعیلیان در ملتان تشکیل شده بودند، توضیح مختصری داده شود.

ملتان، به ضم حرف اول، شهری است در هند نزدیک غزنه و اهل آن مسلمان می‌باشند.<sup>۹</sup> «مولتان» به معنای «روزنه طلا» است.<sup>۱۰</sup> در آن زمان نام ملتان فقط بر یک شهر اطلاق نمی‌شد، بلکه صد و بیست هزار دهکده و روستا را ملتان می‌گفتند. مسعودی که بعد از سال ۳۰۰ ق/ ۹۱۲م به ملتان رفته است، می‌نویسد: حدود ملتان از جانب غرب به مکران و از سوی جنوب تا منصوره امتداد دارد.<sup>۱۱</sup> در مآخذ عربی هم از ملتان به عنوان پایتخت ایالت سند نام برده شده است و الآن در پاکستان فعلی در ایالت پنجاب قرار دارد.<sup>۱۲</sup>

### دولتهای اسلامی قبل از دولت اسماعیلیان در ملتان

#### الف) دولت هباری

یکی از دولتهای اسلامی قبل از دولت اسماعیلیان در ملتان، دولت هباری بود. هباری یک خاندان قریشی است<sup>۱۳</sup> و دولت هباری یک دولت سنی بود.<sup>۱۴</sup>

#### ب) دولت بنوسامه

یکی دیگر از حکومت‌های اسلامی ملتان، قبل از حکومت اسماعیلیه در ملتان، حکومت بنوسامه بود. این‌رسته اولین کسی است که نام حکومت سامی ملتان را در سال ۲۸۰ یا ۳۹۰ ق/ ۸۹۳ یا ۹۰۲م برده است.<sup>۱۵</sup>

مسعودی صاحب کتاب *مروج الذهب* که در سال ۳۰۰ ق/ ۹۱۲م تقریباً ده و یا بیست سال بعد از این‌رسته به ملتان رسیده، نام حکومت سامی ملتان را برده است.<sup>۱۶</sup> تقریباً چهل سال بعد از مسعودی، اصطخری در سال ۳۴۰ ق/ ۹۵۱م به ملتان رسیده است و می‌نویسد: حاکم شهر ملتان از

فرزندان سامه‌بن‌لوئی بود. لوئی یک فرزند به اسم سام داشت که دولت آنان به این اسم موسوم شد و آنان تابع خلفای عباسی بودند.<sup>۱۷</sup>

تقریباً ۲۷ سال بعد از اصطخری، ابن‌حوقل - تاجر بغدادی - در سال ۳۵۸ ق/ ۹۶۸ م یا در سال ۳۶۷ ق/ ۹۷۷ م به ملتان سفر کرده است. او هم حکومت بنوسامه ملتان را نام برده است.<sup>۱۸</sup>

## دولت‌های اسماعیلیه در شبه قاره هند

### ۱. دولت اسماعیلیه در شهر ملتان

مورخین نوشته‌اند که ابن‌حوقل آخرین سند تاریخی را برای حکومت بنوسامه ملتان و عمان آورده و اسمی از اسماعیلیه نبرده است<sup>۱۹</sup> و نتیجه می‌گیرند که در این زمان دولت اسماعیلیه در ملتان به وجود نیامده بود. ولی طبق تحقیق این‌جانب، ابن‌حوقل در کتاب دیگر خود تصریح می‌کند که ملتان را قرامطه فتح نمودند.<sup>۲۰</sup> پس معلوم می‌شود در همین سالهایی که ابن‌حوقل به ملتان رفته بود و یا قبل از این تاریخ هم، حکومت ملتان در دست اسماعیلیان بوده است؛ یعنی دولت بنوسامه قبل از این سالها (۳۵۸ یا ۳۶۷ ق) به دست اسماعیلیه و یا قرامطه از بین رفته است.

مقدسی که در سال ۳۷۵ ق/ ۹۸۵ م به شهر ملتان در شبه قاره هند رفته نوشته است: مردم ملتان شیعه‌اند. وی امیر ملتان را اسماعیلی دانسته و می‌افزاید: شیعه در ملتان در اذان و اقامه «حیّ علی خیر العمل» می‌گویند. و امرای ملتان خطبه را به نام خلفای مصر و افریقیه می‌خوانند و هیچ کاری را بدون اذن آنان انجام نمی‌دهند. آنان هدایا را به مصر می‌فرستادند.<sup>۲۱</sup> اگر سال ورود ابن‌حوقل ۳۶۷ ق/ ۹۷۷ م باشد، بشاری مقدسی هشت سال بعد از ابن‌حوقل وارد ملتان شده است. اما اگر سال ورود ابن‌حوقل به ملتان را ۳۵۸ ق/ ۹۶۸ م بدانیم، مقدسی ۲۳ سال بعد از ابن‌حوقل وارد ملتان شده است.

بیرونی که در سال ۴۲۴ ق/ ۱۰۳۲ م تاریخ خود را نوشته است، می‌گوید ظهور قرمطیان حدود صد سال پیش‌تر از زمان ما واقع شده است.<sup>۲۲</sup> طبق گفتار البیرونی، ظهور قرامطه در سال ۳۲۴ ق/ ۹۳۵ م صورت گرفته است. برخی دیگر از مورخین تسلط اسماعیلیان (یا قرمطیان) را اواخر قرن سوم و یا اوائل قرن چهارم نوشته‌اند؛ چون در این سالها قرامطه هم به اوج قدرت رسیده بودند که در ۸ ذی‌الحجه سال ۳۱۷ ق/ ۹۲۹ م، حجاج را قتل عام نمودند و بر کعبه مسلط شدند.<sup>۲۳</sup>

عزیز احمد می‌نویسد: نفوذ قرامطه به سند نسبتاً زود عملی گردید. ملتان در حدود ۲۸۷ ق/ ۹۰۰ م توسط عبدالله قرمطی فتح شد.<sup>۲۴</sup> در قرن نهم میلادی خلافت بغداد رو به زوال بود و در

سال ۲۵۸ ق/ ۸۷۱ م دو نفر از سرداران عرب، ایالت ملتان و منصوره را به صورت حکومت‌های مستقلی درآوردند و به فرمانروایی خلفای عباسی خاتمه دادند. وقتی که در مصر برای سرکوبی قرمطیان نهضتی به وجود آمد، آنها به شبه قاره هند پناه آوردند و بر ملتان مسلط شدند. بدین گونه ملتان بعد از عربها به دست قرمطیان افتاد.<sup>۲۵</sup>

حسن امین می‌نویسد: بعد از تأسیس دولت فاطمی در اواخر قرن سوم هجری، دعائی به سند وارد شدند و با پیدا نمودن پیروانی فعال و با نشاط و با کمک یک خاندان اسماعیلی توانستند برای خود یک دولت مستقل تأسیس کنند.<sup>۲۶</sup>

ظهور دولت اسماعیلیه ملتان همزمان با ظهور فاطمیون مصر بوده است. فاطمیون در سال ۳۵۸ ق/ ۹۶۸ م شام و مصر را فتح نمودند، به جای قیروان، مصر را پایتخت خود انتخاب نمودند، برای چهارمین خلیفه فاطمی ابوتیمیم، المعزالدین‌الله، که مشهور به معز بود، خطبه خواندند و در اذان، «حیّ علی خیر العمل» را اضافه نمودند. از آن به بعد دعوت و تبلیغ نیرومند آنان به رهبری خلفای فاطمی از سرزمین مصر صورت می‌گرفت.<sup>۲۷</sup> معز نیز دعوات را برای تشکیل یک دولت اسماعیلی فاطمی، به شبه قاره هند اعزام نمود.

### جلم‌بن شیبان اولین حاکم اسماعیلی ملتان

قاضی اطهر عباس و شیخ محمد اقبال می‌نویسند: خلیفه فاطمی (معز)، یک داعی را از جانب خود به هندوستان فرستاد تا کسانی را که مجوسی<sup>۲۸</sup> بودند، به فرقه آنان که اسماعیلیه باشد، دعوت کند و این داعی افرادی زیادی را به مذهب اسماعیلی درآورد. لکن این داعی بعضی از عقاید غیراسلامی آنها را رد نکرده بود؛ یعنی آنها که مذهب خودشان را تغییر داده بودند و اسماعیلی شده بودند، هنوز به برخی از عقاید سابقشان عمل می‌کردند. بعداً معز، جلم‌بن شیبان را به عنوان داعی و حاکم سند فرستاد.<sup>۲۹</sup>

احمد نبی می‌نویسد: معز در زمان خود دخالت مستقیم در عزل و نصب دعوات در شبه قاره هند داشت. در همین زمان یک داعی در ملتان قدرت فوق العاده‌ای به دست آورده و پادشاه آنجا را هم به مذهب اسماعیلی در آورده بود. او اسم قلعه‌ای را در ملتان «دارالهجره» گذاشته و تا حدودی از دعوت اسماعیلی مصر هم روی گردانده و بعضی از عقاید غیراسماعیلی را هم داخل نموده بود. لذا معز، داعی جدیدی را فرستاد تا داعی قبلی را با احتیاط عوض کند تا مشکلی به وجود نیاید. داعی جدید، به نام جلم‌بن شیبان، با نامه محرمانه‌ای که حاوی دستورهایی از جمله حکم برکناری داعی قبلی بود، به ملتان رسید. ولی قبل از رسیدن او به ملتان، داعی قبلی در اثر حادثه‌ای مرده بود و از این رو کار داعی جدید آسان گردید؛ چون در غیر این صورت شاید

مشکلاتی برای داعی جدید به وجود می‌آمد و همه زحمات چندین ساله اسماعیلیه بر باد می‌رفت و منطقه از اطاعت خلفای فاطمی خارج می‌شد. شاید مهم‌ترین علت عزل داعی قبلی، احساس خطر از ناحیه او بود که مبادا به خاطر قدرت و نفوذی که در بین مردم به دست آورده بود، از آن استفاده کند و برای خود دولت جدید و مستقلی به وجود آورد و با خلفای فاطمی قطع رابطه کند. شاید هم این عزل به علت این بود که او برخی از عقایدی را که برخلاف مذهب اسماعیلی بود رد نکرده بود. بعد از رسیدن جلم به ملتان، بین جلم و معز نامه‌های دیگری نیز رد و بدل شد که از آنها استفاده می‌شود که جلم تأثیرات داعی اول را از بین برده و بنیه و اساس خلافت فاطمی را در ملتان مضبوط و مستحکم نموده بود. معز از کارهای جلم بن‌شیمان خشنود بود.<sup>۳۰</sup>

درباره زندگی جلم بن‌شیمان<sup>۳۱</sup> اطلاعات زیادی در دست نداریم و تنها اطلاعات اندکی مربوط به حمله و تسلط او بر ملتان در دست است.

جلم بن‌شیمان بنیانگذار سلسله حکومت اسماعیلی فاطمی ملتان است، ولی تاریخ دقیق و معینی از جلوس و به قدرت رسیدن او معلوم نیست. الطرازی می‌نویسد: جلم در زمان معز در سال ۳۴۱ تا ۳۷۵ق / ۹۵۲ تا ۹۸۵م به ملتان آمده است. او نزدیک هیجده سال بین مصر و ملتان رفت و آمد داشت و برای گسترش دعوت اسماعیلیه فعالیت می‌کرد تا اینکه در سال ۳۷۵ق خلیفه فاطمی عزیز (۳۶۵ تا ۳۸۶ق / ۹۷۵ تا ۹۹۶م) به جلم بن‌شیمان به عنوان فرمانده سپاه برای گرفتن زمام امور ملتان به دست خود، امر نمود که مجهز به سپاه شود و به سوی ملتان حرکت کند. لذا جلم بن‌شیمان از راه خراسان سفر خود را به سوی ملتان آغاز نمود. در خراسان هم پیروانی از اسماعیلیه وجود داشتند. (شاید از آنجا هم افرادی با لشکر جلم همراه شده باشند). ظاهراً وقتی جلم بن‌شیمان عازم ملتان بود، اهالی ملتان در داخل شورش کرده بودند، در همین حال، جلم بن‌شیمان همراه سپاهیان خود به ملتان حمله نمود و بر آنجا مسلط شد.<sup>۳۲</sup>

برخی حمله از بیرون ملتان را مطرح نکرده‌اند، بلکه نوشته‌اند که داعیان اسماعیلی قبل از حمله جلم بن‌شیمان، زمینه را آماده کرده بودند و شهر از داخل سقوط کرده بود و لذا نوبت به حمله بیرونی نرسید.<sup>۳۳</sup>

جلم در همه کارهای مهم از خلیفه فاطمی اجازه می‌خواست و درباره مسائل فقهی و حلال و حرام و تأویل و مسائل دیگر، سؤال می‌کرد و برای معز، هدایا و نذوراتی را ارسال می‌نمود. او طبق دستور خلیفه فاطمی نظام حکومتی ملتان را می‌گرداند. بعد از اینکه امور ملتان مرتب شد، جلم بن‌شیمان حمله‌های خودش را به شهرهای دیگر هم آغاز نمود.<sup>۳۴</sup> ولی چیزی درباره حمله‌های دیگر او به سائر شهرهای هند یافت نمی‌شود. احتمالاً حمله‌ای صورت نگرفته است، بلکه طبق

روش خودشان که از راه تبلیغ زمینه را توسط دعوات و پیرها آماده می‌کردند، بر آن منطقه مسلط شده‌اند. به خاطر همین روش، اسماعیلیه در مناطق مختلف شبه قاره هند گسترش یافت.

الطرازی می‌نویسد: موقعی که جلم‌بن‌شبیان، دولت شیعی اسماعیلی تابع خلفای فاطمی را در ملتان تأسیس نمود، سکه را به اسم خلفای فاطمی زد و حکم نمود که در مساجد خطبه به اسم آنان خوانده شود و برای آنان دعا کنند. وی بعد از اینکه زمام امور را به دست گرفت، به دنبال سر و سامان دادن امور حکومتی، از نظر اداری و سیاسی و دعوت به مذهب اسماعیلیه و همین طور کوشش برای به وجود آوردن علاقه و ارتباط با حکام و پادشاهان هند برآمد. برای این کار، با آنها پیمان دوستی و صلح برقرار نمود؛ چون می‌دانست از جانب اهل سنت مورد حمله قرار خواهد گرفت. وی امید کمک نظامی از کشورهای اسلامی همجوار را نداشت؛ زیرا می‌دانست که همه حکومت‌های اسلامی نزدیک تابع خلفای عباسی بودند و کمک فوری هم از طرف خلیفه فاطمی هم ممکن نبود؛ چون مسافت بین ملتان و خلفای فاطمی مصر که حامی اصلی جلم‌بن‌شبیان بودند، زیاد بود. تاریخ ذکر نمی‌کند که جلم‌بن‌شبیان تا چه زمانی حاکم ملتان بود. ظاهراً او چند سالی حکومت نمود؛ چون تا سال ۳۸۱ ق/ ۹۹۱ م در حال حیات بود. احتمالاً جلم‌بن‌شبیان، بین سالهای ۳۷۶ تا ۳۸۰ ق/ ۹۸۶ یا ۹۹۰ م از دنیا رفته است.<sup>۳۶</sup>

بعد از اینکه جلم‌بن‌شبیان، حکومت ملتان را به دست گرفت، با اجازه معز، امر به شکستن بت مشهور ملتان<sup>۳۷</sup> نمود که از زمان فتح ملتان به دست محمدبن قاسم ثقفی در سال ۹۴ ق/ ۷۱۲ م برای حکام ملتان از لحاظ اقتصادی و سیاسی خیلی مفید بود. لذا محمدبن قاسم، بت را به حال خود رها و مسجدی را نزدیک این بت بنا نمود. جلم‌بن‌شبیان این مسجد را بست؛ چون برای امویها نشانه‌ای بود. او خود بعد از شکستن بت، به جایش یک مسجد بزرگ را بنا نهاد. معز نیز از جلم خواست که سر آن بت را به دربار او ارسال نماید.<sup>۳۸</sup>

وقتی که سلطان محمود غزنوی، اسماعیلیان ملتان را کشت و حاکم آن (ابوالفتح داود بن نصر) را دستگیر نمود، این مسجد را که جلم بنا نموده بود، خراب کرد و یا متروک ساخت، یعنی همان کاری را کرد که جلم با مسجد محمدبن قاسم کرده بود. سلطان محمود غزنوی، پاسخ کار قبلی را به اسماعیلیه داد.<sup>۳۹</sup>

حاکمان اسماعیلی ملتان بعد از جلم‌بن‌شبیان، یعنی شیخ حمید و شیخ ناصر را از بازماندگان جلم‌بن‌شبیان می‌دانند. گرچه به راستی جلم‌بن‌شبیان از داعیان بوده است و بعید به نظر می‌رسد که پسرانش به جای او ننشسته باشند.<sup>۴۰</sup>

الطرازی می‌نویسد: در تاریخ، درباره زندگی و شخصیت حاکم اسماعیلی ملتان، شیخ حمید، چیز زیادی وجود ندارد. آیا او پسر جلم‌بن‌شبیان بود یا یکی از زعمای شیعه و یا از دعوات آنان

بود؟ بعضی از مورخین مثل فرشته گفته‌اند که شیخ حمید لودهی‌الاصل است.<sup>۴۱</sup> این اشتباه را مورخین بعد هم مرتکب شده‌اند؛ چون کلمه لودی در اصل لوئی است. برخی از مورخین فکر کرده‌اند که شیخ حمید از خاندان لوئی است که حکام ملتان بودند و از خاندان لودی نیست؛ چون خاندانی به این نام در این زمان از تاریخ وجود ندارد.<sup>۴۲</sup>

عارف تامر می‌نویسد: پس از ابن‌هیثم، جلم‌بن‌شیمان عهده‌دار شئون شد و روابط خوبی را با فاطمیان مصر برقرار کرد. در همین زمان از سوی امام معزالدین‌الله در سال ۳۷۵ ق/ ۹۸۵ م داعی‌ای به نام مقدسی روانه شد. بیشتر مورخان می‌گویند که مقدسی<sup>۴۳</sup> در آن زمان نامه‌ای به امام معزالدین‌الله فرستاد مبنی بر اینکه بیشتر مردم ملتان و نواحی آن پیرو مذهب شیعه‌اند و در مساجد خطبه را به نام خلیفه فاطمی می‌خوانند و نیز بشارت داده است که بیشتر مردم برای دیدن او می‌آیند. مقدسی، پس از آنکه امور دعوت را به حمیدبن‌جلم شیبانی تسلیم کرد، به مصر بازگشت.<sup>۴۴</sup> ولی باز هم درست روشن نیست که این داعی چه کاره بود؛ اگر حاکم بود، جلم‌بن‌شیمان در آن زمان کجا بود؟ امور سلطنت را خودش اداره می‌کرد یا کسی دیگر؟

عموماً در تاریخ مثالهای زیادی داریم که وقتی حاکم از دنیا می‌رود، فرزندش بعد از او امور را به دست می‌گیرد. ولی ما یقین نداریم که شیخ حمید پسر جلم‌بن‌شیمان باشد. اگر چه برخی نام او را حمیدبن‌جلم نوشته‌اند. این هم مشخص نیست که شیخ حمید چه مدتی حکومت نموده است و آیا پسرش نصر، حکومت را در زمان پدرش به دست گرفت یا نه. ظاهراً نصر در زمان پدرش درگذشت و لذا حکومت را بعد از شیخ حمید نوه او که داود نام داشت، به دست گرفت و این تقریباً در سال ۳۹۵ ق/ ۱۰۰۴ م بود.<sup>۴۵</sup>

هالیستر می‌نویسد: سومین حاکم اسماعیلی ملتان، شیخ نصر یا شیخ ناصر بن حمید ۳۵۱ ق/ ۹۶۲ م بوده است. قدوسی می‌نویسد: به تحقیق ثابت شده است که شیخ نصر فرزند شیخ حمید بود؛ ولی معلوم نیست که حاکم ملتان شد یا نه.<sup>۴۶</sup>

در کتاب *رجال السند و الهند* آمده است: شیخ حمید داعی بزرگی نزد اسماعیلیها بود. کلمه «شیخ» هم به این مطلب دلالت می‌کند؛ چون آنان به هر کس شیخ نمی‌گویند و این لقب را به کسی می‌دهند که در مذهب آنان بزرگ باشد.<sup>۴۷</sup> قدوسی می‌نویسد: بعد از جلم‌بن‌شیمان در کتب تاریخی اسم شیخ حمید «اسماعیلی» می‌آید. در حکمرانان ملتان او هم عصر امیر سبکتکین، پدر سلطان محمود غزنوی بود. زمان حمله سبکتکین بر ملتان، در کتب تاریخ ثابت نیست. ولی در سال ۳۸۱ و ۳۸۲ ق سبکتکین به سوی ملتان آمد و از شیخ حمید باز خواست نمود و صلح نامه‌ای امضا شد.<sup>۴۸</sup>

طهر



چهارمین حاکم اسماعیلی در شبه قاره هند، ابوالفتوح داود (۳۹۰ ق / ۹۹۹ م تا ۴۱۰ ق / ۱۰۱۹ م) بوده است. اسم او داودالاکبر و کنیه‌اش ابوالفتوح بود و سلطان محمود غزنوی او را اسیر کرد. گفته شده است که وی پسری داشت که نامش داود اصغر بود. او نیز اسیر بود، ولی سلطان مسعود غزنوی، پسر سلطان محمود، او را بعد از توبه کردنش از عقاید باطنی اسماعیلیه، آزاد کرد.<sup>۴۹</sup>

در سال ۴۰۱ ق / ۱۰۱۰ م سلطان محمود از غزنی به ملتان آمد و با غضب و قهر شدید قوای قرمطی ملتان و ابوالفتوح یا ابوالفتح داود را در هم شکست و ملتان را فتح نمود. او تعداد زیادی از اسماعیلیان را کشت، دست و پای بسیاری را قطع نمود، بیشترشان را دستگیر نمود و برخی را در قلعه‌ها بازداشت کرد تا همه در آنجا بمیرند. در همین سال داود بن نصر را اسیر نمود و با خود به غزنین برد و در آنجا در قلعه غور زندانی کرد. داود بن نصر تا آخر حیات خود در آن قلعه بود. همین که سلطان محمود اسماعیلیان را در ملتان تار و مار کرد، یک حاکم سنی را بر آن گماشت.<sup>۵۰</sup>

حاکمیت محمود غزنوی بعد از درگذشت پدرش به کل افغانستان و بعد به شبه قاره هند و از جمله ملتان و منصوره گسترش پیدا کرد. چون سلطان محمود و پدرش با شخصی متعصب از فرقه کرامیه، یعنی ابوبکر بن محمد بن اسحاق، در ارتباط بودند، در قلمرو حاکمیت خود یعنی ملتان، منصوره و خراسان به آزار و اذیت اسماعیلیان پرداختند هر بلایی را که خواستند بر سر آنان آوردند. لذا در زمان غزنویان بر اسماعیلیان ملتان و دیگر مناطق خفقان شدید حاکم بود.

در زمان حکمرانی سبکتکین در غزنی و اطراف آن تعصب مذهبی شدیدی وجود داشت. لذا سلطان محمود و پدرش نیز بر اثر این تعصب مذهبی با اسماعیلیان و مکاتب دیگر شدیداً برخورد می‌کردند. ابوبکر بن اسحاق دشمن فرقه اسماعیلیه بود. بر اثر همین تعصب مذهبی پسر ابوبکر بن اسحاق، سلطان محمود را علیه فرقه اسماعیلیه می‌شورانید. در نتیجه این تبلیغات پسر ابوبکر، سلطان محمود بر اسماعیلیان ملتان و منصوره یورش برد و به دولت اسماعیلیان خاتمه داد.<sup>۵۱</sup>

اگر چه حکومت اسماعیلی ملتان بر اثر تهاجم‌های سلطان محمود از بین رفت، اما از پیامدهای حملات سلطان محمود به حکومت اسماعیلی این بود که کاروان عظیم اسیران اسماعیلی ملتان که به خراسان منتقل شده بودند و با خود عقاید و فرهنگ خویش را آورده بودند، به زودی در خراسان که مهد اندیشه‌های مزدکی و مانوی و حلوی بود، پذیرنده پیدا کرد و بعدها به صورت کابوسی هراس‌انگیز برای جانشینان محمود در آمد.<sup>۵۲</sup>

در اواخر قرن چهارم و ابتدای قرن پنجم قمری، و در اوائل قرن یازدهم میلادی، سلطان محمود، ملتان را از دست قرمطیان خارج نمود و به سلطه خود درآورد. ولی این سلطه و اشغال

غزنویان موقتی بود و با انقراض و برجیده شدن سلطنت غزنویان، اسماعیلیان دوباره بر اوضاع مسلط شدند.<sup>۵۳</sup>

## ۲. دولت اسماعیلیه در شهر منصوره

اسماعیلیان در شهر منصوره نیز مثل ملتان، اول با تبلیغ افکار مردم را عوض کرده و سپس دست به شمشیر برده بودند. آنان در این شهر هم یک دولت اسماعیلی تشکیل دادند. در زمان حکومت آنان برای سادات و شیعیان علی علیه السلام خطری وجود نداشت، بلکه اسماعیلیان نیز در عزاداری سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام، مثل شیعیان، عزاداری می کردند. در این زمان هم در عراق و ایران دولتهای شیعی به وجود آمده و دولت عباسی ضعیف شده بود.<sup>۵۴</sup>

اما حکومت اسماعیلی در شهر منصوره، مدت زیادی پا برجا بود. این سلطنت شامل دلتای شرقی هندوس می شد و از سند سُفلی تا «اُرور» ادامه داشت و از غرب با مکران هم مرز بود. شهر منصوره نزدیک برهمن آباد (نزدیک حیدرآباد، سند) بود. تاریخ حکومت اسماعیلیه در این منطقه مبهم است. تا سال ۳۷۵ ق / ۹۸۵ م وقتی که مقدسی به شهر منصوره رفته بود، در منصوره حکومت به دست هباریها بود. در همین زمان، مولتان در دست اسماعیلیان بود و اهل منصوره پیرو یک سنی به نام ابوداود محدث بودند. در سال ۴۱۶ ق / ۱۰۲۵ م ابن اثیر که به منصوره آمده بود، می نویسد که حاکم این منطقه اسماعیلی بود. این تحول و انقلابی که در منصوره توسط اسماعیلیان به وجود آمد، تقریباً در بین سالهای ۳۷۶-۳۹۶ ق بوده است. این هم ممکن است که بعد از اسارت شیخ ابوالفتوح داود بن نصر، باقی ماندگان اسماعیلیان ملتان به طور دسته جمعی به منصوره رفته باشند و بعد از مدت کمی بر منصوره مسلط شده باشند. ولی این قدر مسلم است که در سال ۴۱۶ ق در منصوره یک دولت اسماعیلی تشکیل شده بود.<sup>۵۵</sup> اسماعیلیانی که از ملتان فرار کرده بودند و خودشان را به شهر منصوره رسانده بودند، توانستند در سال ۴۰۲ ق / ۱۰۱۱ م در منصوره یک دولت اسماعیلی تشکیل بدهند. در سال ۴۱۶ ق / ۱۰۲۵ م سلطان محمود با حمله خود، حکومت منصوره در منطقه سند را به دست گرفت و یک حاکم سنی را در منصوره منصوب نمود و با این حمله خود به منصوره، سند و پنجاب را از دست حکام عرب خارج نمود و به دست حکام عجم که تابع خلفای عباسی بودند سپرد.<sup>۵۶</sup>

زمانی که در منصوره حکومت اسماعیلی پا برجا بود، سلطان محمود به گجرات حمله نمود و از گجرات به سند برگشت. چون در راه آب وجود نداشت، او می خواست از کناره های رود سند به ملتان برود. حاکم منصوره که نمی خواست محمود از منطقه او عبور کند، قبایل و اقوامی را که در اطراف رود سند مقیم بودند (به نامهای «جات» و «مد») به جنگهای چریکی علیه سلطان

طبرستان

سال هشتم - شماره ۲۷ - بهار ۱۳۸۸

محمود تحریک می‌کرد. این قبایل به او حمله کردند و توانستند خسارات و ضایعات زیادی به سپاه سلطان محمود و تجهیزات و غنایمی که از سومات گارت کرده بود وارد کنند. سلطان محمود فهمید که این کار حاکم اسماعیلی منصوره «خفیف» است و لذا مردم منصوره را غافلگیر نمود و وقتی لشکر سلطان محمود حمله‌ور شد، مردم نتوانستند مقاومت کنند.<sup>۵۷</sup>

ابن‌اثیر هم این واقعه را در ضمن حوادث سال ۴۱۶ ق/ ۱۰۲۵ م آورده است. او می‌گوید: سلطان محمود بعد از برگشت از سومات، قصد منصوره نمود، چون حاکم آنجا مرتد شده بود. وقتی که به حاکم منصوره خبر آمدن سلطان محمود رسید، از شهر فرار نمود و در بوته‌زارها پناه گرفت. سلطان محمود با لشکر خود از دو طرف به آنان حمله نمود و حاکم منصوره و کسانی را که با او بودند در محاصره خود درآورد. اکثر آنان کشته و تعداد زیادی از آنان غرق شدند و تعداد اندکی نجات یافتند و زنده ماندند.<sup>۵۸</sup>

شاعر دربار سلطان محمود غزنوی در آن زمان، حکیم فرّخی سیستانی (م ۴۲۹ ق/ ۱۰۳۷ م) بود که در این سفر سلطان محمود را همراهی می‌کرد. او در اشعاری رویداد این سفر و فتوحاتی را که صورت گرفته بود به نظم آورده است. سلطان بعد از فتح سومات به قلعه کنده (کنته کوت) حمله نمود و بعد از فتح آن به منصوره رسید. امیر منصوره (خفیف) نیز با حمله سلطان فرار کرد.<sup>۵۹</sup>

اسماعیلیان ملتان عرب بودند. اسماعیلیان منصوره هم عرب بودند، ولی چون مدت زیادی در این سرزمین ساکن بودند، با سندیها آمیخته شده بودند. اسم حاکم منصوره (خفیف) مشابه اسامی سندی است.<sup>۶۰</sup> سلطان محمود فقط هندوها و اسماعیلیان را مورد حمله قرار نداد، بلکه بعد از فتح ملتان به دیگر کشورهای اسلامی منطقه نیز حمله نمود. بلخ، سیستان، تلبه و منصوره از جمله مناطقی بود که محمود به آن مناطق حمله نمود و بعد از کشت و کشتار، این مناطق را هم زیر سلطه خود درآورد.<sup>۶۱</sup> برادر وی اسماعیل و برخی از نزدیک‌ترین افراد پدرش به خاطر کرسی و مقام یا به خاطر اصلاح امور و... به دست او کشته شدند.

رضوی می‌نویسد: برخی از مورخین از جرائم سلطان محمود غزنوی چشم‌پوشی نموده‌اند و این بددیانتی مورخ است و او را نزد دیگر مورخین بی‌ارزش می‌کند. در این شکی نیست که سلطان محمود غزنوی دلیر و شجاع بود، ولی بسیار متعصب، حریص و بی‌رحم نیز بود. این را کسی می‌فهمد که از جریان فتوحات او در هند مطلع باشد.

نفرتی که او از اسلام در اذهان هندوها ایجاد نمود، باعث می‌شود که غیرمسلمانان این اشکال را مطرح کنند که «اسلام با زور شمشیر گسترش پیدا نموده است.» کاش هدف سلطان محمود، اسلام بود نه مال و زر.<sup>۶۲</sup>

بیرونی می‌نویسد: سبکتکین با حمله‌های خود به هندوستان زمینه را برای دیگران آماده کرد و خود او هم جنگ را عادت خود نموده بود. بعد از او فرزندش محمود غزنوی، بیشتر از سی سال همان راه پدرش را ادامه داد، سرزمین سرسبز و شاداب هندوستان را تباه کرد و به سبب این یورشها عناد و نفرت عمیقی را در دل هندوها به اسلام و مسلمانان ایجاد نمود.<sup>۶۳</sup>

### فتح دولت اسماعیلیه ملتان و اوچ توسط شهاب‌الدین غوری

عروج غوریه‌ها بعد از درگذشت محمود غزنوی شروع شد. در منطقه غور بین کابل و هرات سلسله کوههایی وجود دارد و در این سرزمین افغانهایی زندگی می‌کنند که در تاریخ غوری نسل نام دارند. به این خاندان آل‌شنسب نیز می‌گویند؛ چون شنسب اولین حاکمی است که اسلام را قبول کرده بود. اما از قضای روزگار، شهاب‌الدین غوری و یا معزالدین محمد بن سام غوری در سال ۵۷۱ق/ ۱۱۷۵م اولین حمله خود را به ملتان متوجه ساخت و بعد از غزنویان دوباره در ملتان یک حاکم قرمطی مسلط بود. مسلمانان دیگر، این سرزمین قرمطیان را خارج از اسلام می‌دانستند. محمد غوری به راحتی برملتان مسلط شد. حاکم قرمطی ملتان به «اوچ» فرار کرد و کسانی که در منطقه اوچ حکومت می‌کردند، یعنی «راچپوتها»، به حاکم فراری قرمطی پناه دادند. به هر حال، به خاطر خیانت برخی از افراد منطقه اوچ هم به دست غوریه‌ها افتاد و بعد از ملتان، منطقه اوچ هم جزء سلطنت غوریه‌ها شد. غوری برای جلوگیری از شورشهای مجدد، فرمانروای سختگیری را برملتان گماشت.<sup>۶۴</sup> سرانجام محمد غوری هم به دست یکی از فداییان این فرقه و یا به دست کهکرها به قتل رسید.

بعد از این، حکومت سنیها مستحکم گردید و قوت قرامطه کم شد. چون غزنویان و غوریان، اسماعیلیان را جزء ملاحده می‌دانستند و برای منقرض کردن این فرقه تلاشهای زیادی نمودند، کسانی که عقاید اسماعیلی داشتند، یا عقاید خود را پنهان می‌کردند و یا از مرکز حکومت دور می‌شدند و به جاهای دیگر هجرت می‌کردند. برخی به گجرات رفتند و با مرور زمان در عقاید مذهبی و مسائل سیاسی آنان تغییری ایجاد شد. بعد از اواسط قرن سیزدهم میلادی ذکر قرامطه در تاریخ هندوستان دیده نمی‌شود، ولی جانشینان آن خوجه‌ها و بهره‌ها موجودند و اهمیت آنان از کمیت آنان بیشتر است.<sup>۶۵</sup>

### ۳. دولت اسماعیلی سومره‌های ملتان و منصوره

بعد از اینکه سلطان محمود ملتان و منصوره را غارت نمود، با تضعیف شدن دولت غزنی در منصوره حکومت سومره‌ها برپا شد که آنها هم اسماعیلی بودند. سومره‌ها مسلمان بودند و به

خاطر اینکه سالهای زیادی در سند سکونت داشتند به آیین «سندی»ها در آمده بودند و از تمدن آنان متأثر شده بودند. اسم شیخ این اسماعیلیها «سومره» بود و لذا حکومت آنان به این اسم موسوم شد. سومره‌های اسماعیلی از نژاد سندی محسوب می‌شدند. حکومت سومره‌های اول طولانی بود. در سال ۴۴۶ق/ ۱۰۵۴م در کنار دریای سند، دولت سومره‌ها وجود داشت، اما با شمول منصوره دولت آنان وسیع‌تر شد. حکومت سومره‌ها در دوران حکومت مسلمانان اولین حکومت سندیها بود. در این دولت اسماعیلیان هندوهای نژادپرست هم بودند و دولت آنان چهار قرن به طول انجامید. از دیبل تا تته دولت «بهتوکی» بود. بدون شک در این زمان از «تته» گرفته تا ملتان دولت اسماعیلیان بود. سومره‌ها تقسیم شدند و در ملتان، اچه، دیبل، تته، دولت‌های جداگانه تشکیل دادند.

در سال ۷۵۲ق/ ۱۳۵۱م سَمّه‌ها به دولت سومره اسماعیلی که سندی بود خاتمه دادند. سَمّه‌ها هم از نسل ابوجهل یا از سام‌بن هشام‌بن ابولهب بودند. البته برخی گفته‌اند که سَمّه‌ها از نسل جمشید شاه ایران بوده‌اند.<sup>۶۶</sup> فرمانروایان سومره سند پیش از گرویدن مجدد به آیین هندو، در مرحله بینابین، به اسماعیلیه گرایش پیدا کردند. یکی از راجه‌های سومره در سال ۴۲۴ق/ ۱۰۳۲م، از بهاءالدین رهبر دروزیه‌ها نامه‌ای دریافت کرد که نوشته مستنصر خلیفه فاطمی بود (۴۲۷-۴۲۷ق/ ۱۰۹۴-۱۰۳۵م) و مسائل اداری راجع به داعیان در هند را یادآور می‌شد.<sup>۶۷</sup> هالیستر نقل می‌کند: سرهنری الیوت به نامه‌ای اشاره می‌کند و ثابت می‌کند که در چه مدت کوتاهی اسماعیلیه دوباره قدرت خود را به دست گرفتند. این سَنَد از کتاب مقدس *دِرُورُز*، به دست آمده است. سومره (Sumra) قبل از برگشتن از دین نیاکان خود و گرویدن به اسلام، به نوبت اصول و عقاید رافضی و قرامطه را پذیرفته بود. نامه یاد شده، رساله *موکتانا* (مولانا) بهاءالدین، رسول برجسته حمزه، گرد آورنده اصلی مکاتبات دروزیه‌هاست که در سال ۴۲۳ق/ ۱۰۳۱م، خطاب به موحدین ملتان و هندوستان و خاصه به شیخ سومره (راجابال) نوشته شده است. نامهایی که در این نامه آمده، هندی و نام خانوادگی آنان سومره است.

نظریه برخی دیگر این است که عربها اسامی محلی را اختیار می‌کردند، ولی درست این است که بعضی از قبیله‌ها به پیروی از رؤسای خود به قرامطیان ملحق شده بودند. از این نامها معلوم است که مخاطب نامه یکی از سومره‌های قرامطی بوده و به جای کسی که او نیز از همین فرقه بوده نشسته است؛ یعنی کسی که در زمان محمود غزنوی نام اسلامی «ابوالفتوح داود» اختیار کرده و آن نام «داود» که در نامه آمده است، شاید اشاره به پسر جوان او باشد. این نامه نشان می‌دهد که قرامطه در سند نه تنها با هم‌مذهبان خود در ایران و عربستان و...، بلکه با دروزیه‌ها<sup>۶۸</sup> که مقام الوهیت برای خلفای فاطمی قائل بودند و آنان را می‌پرستیدند هم ارتباط و

مکاتبه داشته‌اند. آنان سومره‌هایی بودند که بیست سال پس از تاریخ نامه فوق در ایام حکومت سلطان عبدالرشیدبن محمود غزنوی در سال ۴۴۴ق / ۱۰۵۲م فرمانروایان سند شدند.

برخی دیگر چنین استنباط می‌کنند که سومره‌ها اسماعیلی بودند و شیخ سومره «راجاپال» در این ایام رهبر اسماعیلیه بوده است. داود که با پدرش ابوالفتوح داود زندانی شده بود، سلطان مسعود او را آزاد نمود و مردم ملتان خواستار امارت داود بودند. شاید نامه‌ای که نام برده شد، درخواستی از همین سومره «راجاپال» باشد. از نامه نکته دیگری را متوجه می‌شویم و آن اینکه سومره هم تقریباً معاصر سلطان محمود غزنوی بودند. فرزندان «راجاپال» یکی «بوترو» (Bothro) و دیگری «هوندلا» (Hondelhela) نامیده می‌شدند. اسامی افراد دیگر خانواده او نیز برخی عربی و برخی هندی‌اند. مردم ملتان به «راجال پال» می‌نویسند: ای «راجاپال» نام‌آور، خاندان موحد خود را بیدار کن و داود جوان را به مذهب راستین برگردان و بدان که مسعود او را از اسارت آزاد نموده است. تو رسالتی به عهده داری و باید برای «عبدالله» عموزاده او و تمام اهل ملتان به انجام برسانی تا اصحاب طهارت و وحدت از احزاب ضلالت و خلاف و ریا و عصیان جدا گردند.

تلاش برای تعیین مکان خاص برای حکومت پادشاهان سلسله سومره و اصل و نسب سومره‌ها، تقریباً بی‌جواب مانده و از دشوارترین مسائل تاریخ هند است.<sup>۶۹</sup>

شیخ محمد اقبال دانشمند اسماعیلی می‌نویسد: در سال ۴۴۴ق / ۱۰۵۲م سومره‌ها بر کل سند حاکم بودند و در سال ۴۴۵ق / ۱۰۵۳م، شخصی به نام سومره والی و حاکم سند بود که پانزده سال تا سال ۴۶۱ق / ۱۰۶۸م حکومت نمود. طبق یک روایت دیگر این خود سومره نبود، بلکه پسرش «بهونگر» بود. بعد از بهونگر، پسرش داود تا سال ۴۸۵ق / ۱۰۹۲م، ۲۴ سال حکومت نمود. بعد از او پسرش به اسم «سنگهر» (سنگهار) سن کمی داشت و از این رو خواهرش عنان حکومت را به دست گرفت. حکومت این خواهر پانزده سال به طول انجامید. پسر بعد از بلوغ، عنان حکومت را کاملاً به دست خود گرفت و او هم پانزده سال حکومت نمود. او در ۳۳سالگی فوت کرد، و از این رو دولت خود را تا مکران وسعت داده بود.<sup>۷۰</sup>

عباس همدانی می‌نویسد: آن داعی که به سند و ملتان رفته بود، تحت سلطه قرامطه قرار گرفت و لذا به جای او یک داعی وفادار دیگر به نام «جلم‌بن شیبان» یا «جلم‌بن شیبان» در سال ۳۵۴ق / ۹۶۵م به ملتان آمد و سلسله‌ای را در آنجا تأسیس نمود. سه نفر از این سلسله تا سال ۴۰۱ق / ۱۰۱۰م در ملتان و اطراف آن حکومت داشتند. سلطان محمود غزنوی این حکومت را از بین برد. دومین دولت اسماعیلی در سند که منصوره پایتخت آن بود ایجاد شد. متصرفات این دولت به «تته» و «دیل» نیز کشیده شد. اما این دولت را هم محمود غزنوی از بین برد.

طنز

سومین دولت اسماعیلی سلسله سومرها در هند بود و پایتخت آن در «تته» قرار داشت. این سلسله حتی سالها پس از فرو پاشی خلافت فاطمیان همچنان باقی بود. دولت سومره به مدت سه قرن در سند حکومت کرد و استقلال خود را از حکام دهلی حفظ نمود. وقتی بین نزاریها و مُسْتَعْلَوِیْها شکاف ایجاد شد، سومرها نمی‌دانستند که از کدام یک از دعوتها دفاع نمایند. از این به بعد سومرها نوعی آیین اسماعیلیه مستقل را برای خود اتخاذ کردند. این سلسله اسماعیلیه سومرها نه تنها جای خود را به تسنن داد، بلکه استقلال ایالتی سند را نیز برای تسلط بر حکام دهلی هموار ساخت.<sup>۷۱</sup>

### ورود اسماعیلیه به گلگت

ناصر خسرو به سبب شرایط و اوضاع نامعلومی تقریباً در سال ۴۵۳ق / ۱۰۶۰م از بدخشان به قصبه یمگان پناه برد. او در همین سرزمین در سال ۴۸۱ق / ۱۰۸۸م درگذشت. بعضی از منابع نزاری تاریخ وفات او را در سال ۴۹۸ق / ۱۱۰۴م و برخی دیگر تاریخ وفات وی را سال ۵۳۴ق / ۱۱۳۹م می‌نویسند.<sup>۷۲</sup>

ناصر خسرو منطقه یمگان را مرکز دعوت خود قرار داد. امیر بدخشان، ابوالمعالی علی‌بن اسدبن حارث، به مذهب اسماعیلی گروید. وقتی ناصر خسرو از حمایت او هم برخوردار شد، دعوت اسماعیلی را نه فقط در حدود بدخشان بلکه در اطراف آن سرزمین و کشورهای آسیای میانه، و مناطق مختلف مثل، قوقند، یارقند، کاشغر، سریقول، پامیر، واخان، قرانکین، یاسین، جلال‌آباد، بخارا، کهنه، تکاب، مهردوج، دره فجان، دره ذیباک، شغنان و چترال، گسترش داد. این گسترش چشمگیر دعوت اسماعیلی در این مناطق با سعی و تلاش خود ناصر خسرو و یا داعیانی که در زیر فرمان او بودند صورت گرفت. خود ناصر خسرو می‌نویسد: «هر سال یکی کتاب دعوت به اطراف جهان همی فرستم تا آنکه خصم من بداند در دین نه ضعیف و سست و زارم.»<sup>۷۳</sup>

به هر حال، اسماعیلیان بدخشان و جوامع منشعب از آنها در منطقه هندوکش، در هونزا «هنزه» و دیگر نواحی شمالی پاکستان، ناصر خسرو را مؤسس جوامع خود می‌دانند و با احترام از او به نام «پیر» و یا «شاه سید ناصر» یاد می‌کنند.<sup>۷۴</sup>

پیر ناصر خسرو در امر دعوت از یمگان به مناطق اطراف هم سفر می‌کرد. طبق روایت مردم این سرزمین، در منطقه «لتکوه» و در جایی به نام گرم چشمه که نام قدیمی آن «انجگان» است و با مناطق حدودی بدخشان «منجان» و «اسکتول» اتصال دارد، غاری است که چند روزی ناصر خسرو در آن به عبادت و نیایش پرداخته است و نیز می‌گویند که چند کتاب و کفش و

عصای او در آنجا مدفون است. این غار به زیارتگاه سید شاه ناصر خسرو مشهور است. برخی هم این احتمال را داده‌اند که پیر ناصر خسرو به منطقه گلگت و بلتستان هم آمده است.<sup>۷۵</sup> بدخشان تا قرن نهم قمری و قرن پانزدهم میلادی در دست حکمرانان اسماعیلیه بود. آخرین حاکم اسماعیلی بدخشان سلطان محمد بدخشی بود. در سال ۹۰۶ ق / ۱۵۰۰ م با حمله ابوسعید تیموری و دستگیر شدن وی، دولت اسماعیلی سقوط نمود و مرکز دعوت اسماعیلیان در دست مخالفین افتاد.<sup>۷۶</sup>

بعد از فروپاشی ریاست اسماعیلیان بدخشان تقریباً در سال ۸۵۵ ق / ۱۴۵۱ م دعوات اسماعیلیه در مناطق<sup>۷۷</sup> اطراف این سرزمین پراکنده شدند. دعوات اسماعیلی قبلاً هم به آن مناطق مانند چترال و یاسین رفته بودند. این از مسلمات است که دعوات اسماعیلی قبل از گلگت و هنزه به چترال آمده‌اند و این به خاطر نزدیک بودن چترال به بدخشان نسبت به گلگت و هنزه بوده است. این ورود توسط خود ناصر خسرو و یا دعواتی که تحت فرمان او بودند صورت گرفته است.<sup>۷۸</sup>

فرزند «ترتراخان»، «تراخان» در سال ۷۱۰ ق / ۱۳۱۰ م زمام امور را به دست گرفته بود. در همین زمان، شخصی به نام «تاج مغل» از بدخشان به چترال یاسین و پونیال حمله کرد و گلگت را فتح نمود. وی برای یادگاری این فتح در گلگت در مکانی به نام «جوتیال» بر روی کوهی برجی را بنا نمود که تا زمان حاضر هم وجود دارد و به نام مغلائی برج مشهور و معروف است. تاج مغل پیرو مذهب اسماعیلی بود و «تراخان» نیز با زیرکی فوراً به مذهب تاج مغل گروید. لذا تاج مغل هم حکومت گلگت را دوباره به تراخان سپرد. اسم این فرقه در گلگت و اطراف آن به تاج مغل منسوب شد و آن را مغلی یا مغلائی می‌گویند که بعداً به «مولائی» تغییر یافت. نماینده تاج مغل در چترال، سردار شاه رئیس و از خویشان تراخان بود. تاج مغل با مشورت تراخان، شاه رئیس را برای تبلیغ و گسترش مذهب مغلی یا اسماعیلی به چترال ارسال نمود. بعد از اینکه تاج مغل حکومت گلگت را به تراخان پس داد، خودش به هنزه رفت و بر آن منطقه هم مسلط شد. راجه هنزه هم مثل تراخان به مذهب اسماعیلی گروید و حاکمیت خودش را از دست نداد. در حال حاضر هم فرقه اسماعیلیه در هنزه وجود دارد. تاج‌الدین مغل بعد از فتح هنزه به منطقه «نگر» حمله نکرد، بلکه به جانب «پامیر» حرکت نمود و به کاشغر «سینکیانگ» رسید و در آن سرزمین به نشر و گسترش فرقه اسماعیلیه پرداخت.<sup>۷۹</sup>

در کتاب تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند آمده است: اولین مبلغ اسماعیلیه در زمان حکومت «چلیس خان» و تراخان، یورش آورد؛ نام او تاج مغل و حاکم ترکستان یا بدخشان بود. تاج مغل بر گلگت و اطراف آن مسلط شد و فرمانروایان و رعایای این سرزمین را به مذهب اسماعیلیه در آورد. چون هنزه و نگر هم در قلمرو و تحت حاکمیت گلگت بودند، لذا حکام و مردم

طاهر



این دمنطقه را هم به کیش خود درآورد. تا زمانی همین مذهب در آنجا رایج بود، ولی به خاطر کمبود وسائل تبلیغ این فرقه کم‌رنگ شد تا اینکه در زمان «راجه‌میرزاخان» دو منطقه گلگت و هنزه به مذهب اثناعشری گرویدند.<sup>۸۰</sup>

دکتر ناموس می‌نویسد: در سال ۷۰۰ق / ۱۳۰۰م تاج مغل از راه بدخشان به «داردستان» یعنی گلگت وارد شد. مذهب او اسماعیلیه بود. راجه و دیگران به کیش او گرویدند که موسوم به مغلی یا مولائی شدند و اکنون پیروان آقاخان می‌باشند.<sup>۸۱</sup>

مصنف تاریخ عهد عتیق هنزه می‌نویسد: شخصی به نام تاج مغل در چترال و بدخشان و جاهای دیگر وجود نداشت، بلکه فداییان الموت بعد از سقوط الموت در این مناطق پخش شدند و بعداً به این مناطق رفتند و بر آن مسلط شدند.<sup>۸۲</sup>

فداعلی ایثار، دانشمند اسماعیلی، این نظریه را بعید می‌شمارد و همان حمله تاج مغل را تأیید می‌کند و می‌نویسد: محال است فداییان الموت چنین حمله‌ای را انجام داده باشند؛ بلکه این یورشهای منظم کار یک دولت منظم بوده است.<sup>۸۳</sup>

از جزئیات و تفصیلات این تسلط اطلاعاتی در دست نداریم، ولی این تقریباً روش دعوت و تبلیغ آنان در هر منطقه‌ای بود که اول توسط دعوات زمینه را آماده می‌کردند و بعد با حمله نظامی قدرت آن منطقه را به دست می‌گرفتند. ممکن است در این مناطق هم حتی از زمان ناصر خسرو تا قرن هشتم قمری زمینه را آماده کرده باشند و سپس تاج مغل یا فداییان الموت به راحتی به این منطقه مسلط شده باشند.

### راجه‌گان: «حکمرانان» اسماعیلی گلگت

۱. راجه تراخان (۷۱۰ تا ۷۳۶ق / ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۵م). در زمان وی حکومت اسماعیلی در گلگت و اطراف آن برپا شد. زمان وی مصادف با بیست و هشتمین امام نزاری قاسم شاهی «شمس‌الدین محمد» بود.

۲. دومین حاکم اسماعیلی، راجه سوملک (۷۳۶ تا ۷۹۶ق / ۱۳۳۵ تا ۱۳۹۰م) بود.<sup>۸۴</sup> در تاریخ جمو آمده است: بعد از تراخان فرزند او سوملک حاکم گلگت شد. وی خواهرش را به ازدواج شخصی به نام «فرمایش» که از منطقه یاسین بود، درآورد. حکومت یاسین را هم به فرمایش سپرد. تاج مغل نیز دوباره به اطراف گلگت حمله نمود. وقتی تاج مغل به حدود یاسین رسید بود، فرمایش از برادر زن خود «راجه سوملک» کمک خواست. سوملک خودش با یک لشکر برای مقابله با تاج مغل به یاسین رسید. وقتی سوملک به آنجا رسید، تاج مغل یاسین را فتح نموده بود

و در کنار دریا با لشکرش حضور داشت. خلاصه بین این دو جنگ در گرفت و در آخر سوملک برتاج مغل پیروز شد.<sup>۸۵</sup>

۳. سومین حاکم اسماعیلی گلگت، راجه خسروخان، (۷۹۳ تا ۸۳۹ق / ۱۳۹۰ تا ۱۴۳۵م) است.
۴. چهارمین حاکم اسماعیلی گلگت، راجه حیدرخان، (۸۳۹ تا ۸۸۵ق / ۱۴۳۵ تا ۱۴۸۰م) است.
۵. پنجمین حاکم اسماعیلی گلگت، راجه چلیس خان (۸۸۵ تا ۹۲۱ق / ۱۴۸۱ تا ۱۵۱۵م) است. زمان وی مصادف با زمان سی و دومین امام نزاریها مستنصر بالله دوم است.
۶. ششمین حاکم اسماعیلی گلگت، راجه نورخان، (۹۲۱ تا ۹۷۳ق / ۱۵۱۵ تا ۱۵۶۵م) است.
۷. هفتمین حاکم اسماعیلی گلگت، راجه میرزاخان، به مذهب اثناعشری گروید (۹۷۳ تا ۱۰۰۹ق / ۱۵۶۵ تا ۱۶۰۰م).<sup>۸۶</sup> تفصیلاتی بیشتر از این درباره آنان در کتب تاریخی مشاهده نمی‌شود.

از زمان راجه میرزاخان به بعد، در شهر گلگت اسماعیلیها یا مغلیها تا زمانی طولانی از بین رفتند تا اینکه یکی از راجه‌ها به کیش اسماعیلیه گروید و جماعت‌خانه مرکزی شهر گلگت را بنا نهاد.<sup>۸۷</sup> در جماعت‌خانه مرکزی شهر گلگت، تعداد زیادی از محصلین مدارس دولتی درس می‌خوانند و حتی افرادی که کارمند دولت‌اند، در این جماعت‌خانه زندگی می‌کنند.<sup>۸۸</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

طرح

۱. رک: قاضی نعمان، *افتتاح الدعوة*، ص ۴-۱۰؛ رک: ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ترجمه سیدحسین روحانی و حمیدرضا آزیر، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱، ص ۴۶۱؛ احمدبن علی القلقشندی، *صبح الاعشى فی صناعة الانشاء*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ج ۱۳، ص ۲۴۲-۲۴۴، در همه این منابع، مطلب فوق با اندک تفاوت ذکر شده است.
  ۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، *تاریخ ابن خلدون*، ضبط المتن و وضع الحواشی، خلیل شحاده، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۴۰-۴۱؛ قاضی اطهر مبارک، *هندوستان مین عربون کی حکومتین*، گنج شکر پرنترز، طبع اول، پروگریسو بکس، اردوبازار لاهور، ۱۹۸۹، ص ۲۲ و ۲۲۶؛ همدانی، حسین بن فیض الله، *الصلیحیون والحركة الفاطمیة فی الیمن*، قاهره، مطبعة الرسالة، ص ۱۶؛ محمدجمال الدین، *تاریخ الدولة الفاطمیة*، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۹۵م، ص ۲۲؛ حسن، ابراهیم حسن، *تاریخ الدولة الفاطمیة فی المغرب...*، قاهره، مکتبة النهضة المصریة، ۱۹۵۸م، ص ۴۸ و ۸۲؛ رانی شیخ محمد اقبال، *تاریخ ائمه اسماعیلیه*، شیعه امامی اسماعیلی طریقہ ایندربلجس ایجوکیشن بورڈ برای پاکستان، ۲۰۰۳م، ج ۲، ص ۱۰؛ همدانی، خواجه رشیدالدین فضل الله، *جامع التواریخ*، تهران، بنگاه نشر کتاب، ۲۵۳۶، ص ۱۸؛ رضوی، عباس اطهر، *شیعه در هند*، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۳۶.
  ۳. نقلهای مختلفی در کتب تاریخ در باره نام و نسب ابن هیثم نسبت به ابن حوشب آمده است که برای توضیح بیشتر، ملاحظه نمایند: دکتر احمد نبی می نویسد: ابو عبدالله الیهیثم را به سند فرستاد که پسر برادر و یا پسر عموی ابن حوشب بود.
- Multan, History, and Architecture, Ahmd Nabi, Khan  
Institute of Islamic History Culture and Cvilzation, Islamic  
pape NO 36;
- عباس حمدانی می نویسد: ابن هیثم نخستین داعی در هند بود. *اسماعیلیان در تاریخ*، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۸۴؛ ابن هوشاب، پسر عموی خود را به سوی «سند» فرستاد. الطراز، *موسوعة التاریخ الاسلامی والحضارة الاسلامیة*، بلاد السند والبنجاب، المملكة العربیة السعودیة، ۱۹۸۳م، ص ۳۰۹؛ در کتاب *تاریخ خلفاء فاطمی* آمده است که ابن هیثم خواهر زاده احمدبن خلیع بود که این احمد پدر زن ابن حوشب می باشد.
  ۴. عارف تامر، *اسماعیلیه و قرامطه در تاریخ*، ترجمه حمیرا زمردی، چاپ اول، نیل، تهران، ۱۳۷۷، ص ۶۹؛ رضوی، همان؛ رانی شیخ محمد اقبال، همان، ج ۲، ص ۱۴؛ شیخ محمد اکرام، *آب کوثر*، رشید جالندهری، اداره ثقافت اسلامیة، ۲ کلب رود، لاهور، ۱۹۹۶م، ص ۳۰؛ فرهاد دفتری، *تاریخ و عقائد اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره ای، نشر و پژوهش فرزاد روز، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۶، ص ۸۴؛ قاضی نعمان می نویسد: «بعث ابن اخیه الیهیثم فی الطرة (الطرة: جمعه اطرار البلد، نواحیه، طرة کل شیء ناحیه. رک: ازهری، *تهذیب اللغة*، ج ۱۳، ص ۲۰۲) اول دعاة الی بلاد السند الی بلاد السند فستجاب له کثیر من اهلها و دعوته الیوم فاشیة فی السند». ترجمه: برادرزاده اش هیثم را جزء اولین داعیان به ناحیه سند فرستاد. او داعی مناطق «سند» بود. عده زیادی دعوت او را پذیرفتند و دعوت او امروز (زمان قاضی نعمان) سراسر سنده را فرا گرفته است. رک: قاضی نعمان، همان، ص ۱۶-۱۷.
  ۵. قدوسی، اعجاز الحق، *تاریخ سند*، مرکزی اردو بورڈ، لاهور، ج ۱، ص ۲۸۸-۲۸۹.

۶ منطقه گجرات، الان در کشور هندوستان است. یک گجرات دیگر در ایالت پنجاب در پاکستان فعلی می باشد که آن، مراد نیست. بلکه منظور گجرات هند است.

۷. هالیستر، جان نورمن، **تشیع در هند**، ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدونی، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۳۹۲-۳۹۳.

۸. زاهد علی، **تاریخ فاطمیین مصر**، چاپ دوم، نفیس اکیدمی، کراچی، ۱۹۶۳م، ج ۲، ص ۸۰، مرحوم دکتر زاهد علی خودش یک داودی بهره بود و در مدت هفت سال سعی و تلاش طاقت فرسا، مستندترین کتاب درباره تاریخ فاطمیین مصر را تألیف نموده، زیرا از کتابهای خطی فاطمیین استفاده کرده است؛ چون دسترسی دیگران به این نسخ خطی کمیاب ممکن نبود، و این یک کار بزرگی است که ایشان انجام داده است.

۹. الحمودی، الرومی البغدادی، **معجم البلدان**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۳۱۳.

۱۰. مسعودی، **مروج الذهب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۹۴.

۱۱. مسعودی، همان، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۵؛ قدوسی، **اعجاز الحق**، **تاریخ سند**، ص ۲۹۹؛ هالیستر، همان، ص ۳۸۰.

۱۲. به کوشش شمیم محمود زیدی، **احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و خلاصه العارفین**، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپنڈی، ۱۹۷۴م، ص ۵۳. «بعد از فتح محمد بن قاسم، صدوچهل و سه سال سرزمین سند و ملتان، زیر سلطه بنی امیه و بنی عباس بود. رک: اعتزاز حسن، **سند ساگر اور قیام پاکستان**، ترجمه مستنصر جاوید، دونت بیلیکیشنز، اسلام آباد، ۱۹۹۹م، ص ۱۳۰-۱۴۲». «و از بلاد فارس است که در ساحل شمالی خلیج فارس تا نهرسند ادامه دارد و در پاکستان فعلی قرار دارد و عرب به این سرزمین بلاد ملتان می گفتند؛ رک: مؤنس، حسین، **عالم الاسلام**، مصر، دارالمعارف، ۱۹۷۳م، ص ۴۷.

۱۳. طرازی، عبدالله مبشر، **موسوعة التاريخ الاسلامی والحضارة الاسلامیة، بلاد السند والبنجاب** (پاکستان الحالیه)، تقدیم، علی الحسنی الندوی، الطبعة الاولى، نشر والتوزیع، عالم المعرفة، المملكة العربية السعودية، ۱۴۰۳، ص ۳۰۸-۳۰۵.

۱۴. رضوی، عباس اطهر، **شیعه در هند**، ج ۱، ص ۲۴۰.

۱۵. ابن رسته، ابوعلی احمد بن عمر بن رسته، **اصفہانی، الاعلاق النفیسة**، ترجمه حسین قره جانلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ص ۱۵۶.

۱۶. افرادی از خاندان بنوسامه در زمان مأمون در سال ۱۹۸ تا ۲۲۷ق در سند جایی به نام «سندان» حکومت می کردند و دولت بنوسامه در زمان معتضد به اوج خود رسیده بود. و در سال ۲۷۹ق قرامطه بحرین به فرماندهی ابوطاهر دولت بنوسامه عمان را از بین برد و احتمالاً افرادی از خاندان بنو سامه به ملتان آمده باشند. در سال ۲۷۹ تا ۲۸۶ق محمد بن قاسم منبه، دولت سامی ملتان را تشکیل داد. در این زمان حالات سیاسی عمان با حالات سیاسی ملتان شباهت داشت؛ چون قیامهای علویان و اسماعیلیان، در این مناطق جریان داشت. دولت سامی ملتان و عمان تقریباً در یک زمان بودند. رک: مسعودی، همان، ج ۱، ص ۲۸۴-۲۸۵؛ قدوسی، **اعجاز الحق**، **تاریخ سند**، ج ۱، ص ۲۸۴ و ۲۹۹ و ۳۰۰؛ مسعودی، همان، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۵؛ قدوسی، همان، ص ۳۰۰-۳۰۱؛ قاضی اطهر مبارک پوری، **هندوستان مین عربون کی حکومتین**، صص ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۱.

۱۷. اصطخری، ابواسحاق، **مسالك و الممالك**، ترجمه ایرج افشار، چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۹.

طهری

سال هشتم - شماره ۲۷ - بهار ۱۳۸۸

۱۲۶

۱۸. النصیبی، ابی القاسم بن حوقل، *صورة الارض*، بیروت، دارصادر، ج ۲، ص ۳۲۲.

۱۹. هالیستر، همان، ص ۳۷۹؛ الطرازی، *موسوعة التاريخ*، ص ۲۰۸.

۲۰. رک: ابن حوقل، *المسالك*، بیروت، دارالمکتبة الحیاة، ۱۳۹۹ق، ص ۲۲۱.

۲۱. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی، چاپ

اول، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، اسفند، ۱۳۶۱، ص ۶۰ و ۲۳۸ و ۷۰۷؛ اطهر مبارک پوری، *رجال السند و الهند الی القرن السابع*، کنلیری، بازار بمبئی، ۱۹۵۸م، ج ۲، ص ۴۸۷؛ و *هندوستان مین*

*عربون کی حکومتین*، ص ۲۲۱؛ الطرازی، همان، ص ۳۰۸؛ قدوسی، همان، ص ۳۰۲؛ رضوی، عباس

اطهر، همان، ج ۱، ص ۲۳۷؛ حبیبی، عبدالجی، *تاریخ افغانستان*، بعد از اسلام، ص ۸۷۳؛ Ahmad,

*Nabi khan, Multan, History and Architecture, Page. no 36*

مقدسی: نام او شمس الدین بشاری بود، از ساکنین بیت المقدس بود. ایشان تألیف کتاب خود را در سال

۳۷۵ق به پایان رسانده است. وی تقریباً به همه کشورهای اسلامی سفر کرده است و به شبه قاره هند

هم آمده ولی از منطقه سند و ملتان جلوتر نرفته است. رک: قدوسی، همان، ص ۳۰۴.

۲۲. هالیستر، جان نورمن، *تشیع در هند*، ترجمه، ص ۳۸۰؛ قدوسی، *اعجاز الحقیق*، همان، ص ۳۰۲، ۳۰۳؛

«صد سالی که بیرونی از آن یاد کرده است، ظاهراً دورانی است که دعوت قرمطی فاطمی زیر

سرپرستی - داعی حلیم بن شبیان - به اقلیم ملتان رسید. امکان دارد که حلیم بن شبیان همان جلم بن

شبیان باشد» هالیستر، همان، ص ۳۸۰؛ (بیرونی در شهر ملتان یک مدتی اقامت گزیده بود و درباره

ملتان و پنج نهر آن اطلاعاتی داده است. رک: زهیر الکتبی، محمد بن احمد، *البیرونی*، دمشق،

منشورات وزارة الثقافة، ۱۹۹۲م، ص ۱۲۷.

۲۳. قاضی اطهر، مبارک پوری، *هندوستان مین عربون کی حکومتین*، ص ۲۲۲.

۲۴. عزیز احمد، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه تقی لطفی و محمد جعفر حقی، تهران، انتشارات

کریمان، ۱۳۶۶، ص ۳۳.

۲۵. *احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتان*، ص ۵.

۲۶. حسن امین، *دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ج ۱۰، ص ۳۰۳.

۲۷. قاضی اطهر مبارک پوری، *هندوستان مین عربون کی حکومتین*، ص ۲۲۲ زیر نظر، پی، ام، هولت،

آن، ک، س، لمیتون، *تاریخ اسلام*، ترجمه، احمد آرام، ص ۲۱۱. رائی شیخ محمد اقبال، *تاریخ ائمه*

*اسماعیلیه*، ج ۲، ص ۷۱-۹۹.

۲۸. ولی ابن حرف درست نیست؛ چون با شواهد تاریخی سازگاری ندارد. در آن زمان در منطقه ملتان و

سند، مجوسیان نبودند، بلکه مردم آن سرزمین همه هندو بودند.

۲۹. قاضی اطهر عباس، همان، ص ۲۲۲؛ رائی شیخ محمد اقبال، همان، ص ۹۹-۱۰۰.

30. Ahmad, Nabi khan, multan, History and Arcritecture, Page No

37, 38.

۳۱. نامهای دیگری نیز برای او در کتب تاریخی آمده است که معروفترین آنها حلیم بن شبیان، جلم بن

شبیان، جلم بن شبیان، حلیم بن شبیان، و جل بن شبیان، است؛ رک: رائی شیخ محمد

اقبال، همان، ج ۲، ص ۹۹ و ۱۱۱؛ رضوی، همان، ص ۲۳۷؛ هالیستر، همان، ص ۳۸۰؛ زاهد علی، *تاریخ*

*فاطمین مصر*، ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۰.

۳۲. الطرازی، همان، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ *تاریخ سند*، ص ۵۶، ۵۷؛ عزیز احمد، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*.

۳۳. قدوسی، همان، ص ۳۰۴؛ Ahmad, Nabi... همان.

۳۴. Ahmad, Nabi... pages NO 38 - 39. همان؛ قاضی اطهر، همان، ص ۳۲۳؛ رائی

شیخ محمد اقبال، همان، ج ۲، ص ۱۱۱.

۳۵. الطراز، همان، ص ۳۱۰.

۳۶. قدوسی، همان، ص ۳۰۵.

۳۷. در کتاب *حدود العالم من المشرق الى المغرب* در صفحه ۶۸ آمده است: در ملتان بت بسیار بزرگی

هست که از سراسر هندوستان به زیارت آن بت می آیند. نام آن بت «مولتان» است. این رسته در همین مورد می نویسد: در ملتان بتی است که دارای اموال و موقوفات بسیار زیادی است. تمامی قدرتمندی و ثروت بنی امیه از در آمد این بت می باشد. به نظر می رسد که علت شکست خوردن لشکریان هند تهدیدی بوده باشد که بنی امیه برای شکستن آن بت می کردند. درباره اوصاف آن بت گفته اند که طول آن بیشتر از بیست ذراع بوده و می گفتند که آن را دو هزار سال پیش ساخته اند. ولی هندیها می گویند: این بت از آسمان نازل شده است و ما به عبادت آن مامور شده ایم. مردم هند همگی زیارت این بت را بر خود فرض می دانستند و هرگاه شخصی ثروتمندی در حال مرگ بود وصیت می کرد که نصف مال یا تمام مالش را به آن بتخانه دهند. مردم از راههای دور که یک سال طول می کشید، می آمدند و گاهی هم با بارهای سنگینی مدت یک سال را طی می کردند. سرهایشان را نزد آن بت می تراشیدند و هفت بار از طرف چپ به دور آن بت از باب تقرب طواف می کردند. این بت چهار صورت داشت، به طوری که از هر طرف که می گردیدند، روبه روی صورت او قرار می گرفتند. گاهی اوقات خودشان را می کشتند و گاهی هم بعضیها چشم خود را در آورده و در آستین خود می گذاشتند و خواسته های خود را مطرح می کردند. رک: این رسته، *اعلاق النفسیه*، ص ۱۵۶-۱۵۷؛ مسعودی، همان، ج ۱، ص ۱۶۵ و نیز *معادن الجواهر*، ج ۱، ص ۱۱۴.

طهر

۳۸. الطراز، همان، ص ۳۱۰؛ آب کوثر، ص ۳۰؛ Ahmad, Nabi... Pages NO 38. همان، همان.

۳۹. رضوی، *تاریخ شیعیان علی*، ص ۳۶۴.

۴۰. هالیستر، همان، ص ۳۸۰.

۴۱. فرشته، محمد قاسم، *تاریخ فرشته*، ترجمه عبدالحی خواجه، مکتب ملت دیوبند، سال نشر، ۱۹۸۳م،

ج ۱، ص ۳۸۰.

۴۲. الطراز، همان، ج ۱، ص ۳۱۲؛ بعد از جلم بن شیبان حاکم اسماعیلی ملتان، شیخ حمید یکی از دعوات اسماعیلی بوده است، می باشد. غالباً دعوات اسماعیلی از فرزند جلم بن شیبان بودند؛ رائی، شیخ محمد اقبال، همان، ص ۱۱۱.

۴۳. مقدسی، *اخ ابوسلیمان محمد بن معشر البستی*، یکی از نویسندگان رسائل اخوان الصفا؛ *لغت نامه*

*دهخدا*، ج ۱۴، ص ۲۱۳۱۹؛ غلامحسین مصاحب، *دائرة المعارف فارسی*، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم،

۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۹ در باره مقدسی، در *دائرة المعارف فارسی* آمده است که اخوان الصفا را بعضی از

محققان به اسماعیلیه و قرامطه و بعضی به شیعہ اثناعشری منسوب داشته اند. ولی حقیقت آن است

که عقاید و آرای آنها به نحوی که از رسائل اخوان الصفا برمی آید، تلفیقی از مذاهب صوفیه و

متکلمین و حکماست و از مشاهیر آنها در قرن چهارم قمری ابوحنیف توحیدی نام ابوسلیمان مقدسی،

ابوالحسن زنجانی، ابوالحامد مهرجانی (شهرجانی)، ابوالحسن عون، و زید بن فارعه را به عنوان

نویسندگان رسائل اخوان الصفا برده است. حقیقت احوال و تاریخ آنها معلوم نیست. به موجب قول

ابن عبری در *مختصر الدول*، زید بن رفاعه در سنه ۳۷۳ ق حیات داشته است.

۴۴. عارف تامر، *اسماعیلیه و قرامطه در تاریخ*، ترجمه دکتر حمیرا زمردی، ص ۲۳۸.

۴۵. الطراز، همان، ص ۳۱۲؛ عارف تامر، همان؛ رائی محمد اقبال، همان.

۴۶. قدوسی، همان، ص ۳۱۹.

۴۷. مبارک پوری، اطهر، *رجال السنه والهند الى القرن السابع*، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۹.

سال هشتم - شماره ۲۷ - بهار ۱۳۸۸

۱۲۸

۴۸. قدوسی، همان، ص ۳۰۵ و ۳۱۹.
۴۹. مبارک بوری، اطهر، رجال السنند و المهند الى القرن السابع، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۱۹.
۵۰. گردیزی، همان، ص ۷۰: تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۱۲؛ الطرازی، همان، ج ۱، ص ۳۱۴؛ عزیزاحمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه لطفی نقی، ص ۳۳. قزوینی، حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، ص ۳۹۳. لمبستون، تاریخ اسلام، ص ۲۰۹.
۵۱. محمد اکرام، همان، ص ۵۸۵۷.
۵۲. فرقانی، محمد فاروق، تاریخ اسماعیلیان قهستان، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۹۳-۱۹۴.
۵۳. مدیر اعلی سید محمود قاسم، انسائیکلوپدیا، شاهکار بک فاوندیشن، کراچی، ۱۹۸۴م، ص ۷۶۰؛ عزیز احمد، همان، ص ۳۴.
۵۴. رضوی، علی حسین، تاریخ شیعیان علی، ص ۱۶۰-۱۶۱.
۵۵. رضوی، همان، ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ قدوسی، همان، ص ۳۲۱-۳۲۲.
۵۶. محمد اکرام، همان، ص ۳۰؛ الطرازی، ص ۳۱۴ و ۳۲۸.
۵۷. قدوسی، همان، ص ۳۲۲-۳۲۳؛ رضوی، همان، ج ۱، ص ۲۴۱.
۵۸. ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، ج ۶، ص ۱۷-۱۸.
۵۹. رک: دیوان فرخی، سیستانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۹، ص ۷۲.
۶۰. قدوسی، همان، ص ۳۲۳-۳۲۴.
۶۱. رک: اعزاز حسین، سند ساگر اور قیام پاکستان، ص ۱۴۲-۱۴۳.
۶۲. رضوی، همان، ص ۳۶۵.
۶۳. بیرونی، کتاب المهند البیرونی، ترجمه سیداصغر علی، تاجران کتب، لاهور، ۱۹۹۴م، ص ۳۶۵.
۶۴. رفیق، شیخ محمد... تاریخ پاکستان و هند، ص ۸۷ و ۸۹؛ مدیر اعلی، سید محمود قاسم، انسائیکلوپدیا، ص ۸۶۰؛ عزیز احمد، همان، ص ۳۴؛ احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی، ص ۷۰۶. غور: مناطق کوهستانی، بین هرات و غزنه قرار دارد؛ رک: نویسندگان، استانی لین پل، تاریخ دولتهای اسلامی، ترجمه صادق سجادی، ج ۲، ص ۵۰۱.
۶۵. محمد اکرام، آب کوثر، ص ۳۳۹.
۶۶. رضوی، همان، ص ۳۶۰، ۳۶۶ و ۳۶۹.
۶۷. عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۳۳-۳۴.
۶۸. در زمان خلیفه ششم فاطمی، امام منصور الحاکم بامرالله، انشقاق دیگری در اسماعیلیه و اولین اختلاف در خلافت فاطمیه رخ داد و آن اینکه پس از ناپدید شدن امام الحاکم در سال ۴۱۱ق توسط شخصی به نام محمدبن اسماعیل درزی یا شخصی به نام حمزه بن علی درزی فرقه‌ای در اسماعیلیه به وجود آمد که منکر وفات امام حاکم و منکر امامت پسرش امام الظاهر لاعزاز دین الله شد و به الوهیت امام حاکم قائل و معتقد شد خدا در او حلول کرده است. آنها به نام رئیس خود درزی، دروزیه خوانده شدند. آنان در مناطق جبال لبنان وجود دارند. جنبلاط رئیس حزب سوسیالیست ترقی خواه لبنان، رهبر این فرقه در حال حاضر در لبنان است. آنان خود را موحدان می خوانند. دفتری، همان، ص ۲۲۴-۲۲۶. محمد ابراهیم، بررسی مقایسه‌ای امامت از دیدگاه شیعه اثنا عشری و اسماعیلیه، سال ۸۴-۸۳، ص ۱۰۵.
۶۹. هالیستر، همان، ص ۳۸۵-۳۸۷.

۷۰. رائی شیخ محمد اقبال، *تاریخ ائمہ اسماعیلیہ*، ج ۲، ص ۲۰۸-۲۰۷.
۷۱. ہمدانی، عباس، مقالہ «*دولت فاطمیہ*»/اسماعیلیان در تاریخ، ترجمہ یعقوب آژند، ص ۱۸۵ و ۲۲۰.
۷۲. در درگاہ غزنویان وجانشینان آنها، یعنی سلجوقیان شغل دولتی داشت، او در نوشتہ ہایش می گوید: «من بارگاہ ملوک و سلاطین عجم دیدہ ام، چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود». *سفرنامہ حکیم ناصر خسرو*، بہ کوشش نادر وزین پور، ص ۱۴۲، اسماعیلیہ / Google؛ رجبی، محمدرضا ہمان، ص ۴۱۱ تا ۴۱۱؛ رائی شیخ، محمد اقبال، ہمان، ص ۲۲۰؛ *مقالات فارسی*، ج ۱، ص ۱۳، دفتری، *اسماعیلی تاریخ کا ایک مختصر جائزہ*، ترجمہ، عزیزاللہ نجیب، ص ۲۲۴.
۷۳. حکیم ناصر خسرو، *سفرنامہ*، ترجمہ مولوی عبدالرزاق کانپوری ص ۲۹۸ و ۲۷۷، فداعلی ایثار، ہمان ص ۴ و ۳؛ رائی شیخ ہمان، ج ۲، ص ۲۲۰؛ رائی شیخ محمد اقبال، *شمالی علاقہ جات کہ جماعت منزل بہ منزل*، ص ۷.
۷۴. دفتری، فرہاد، *مختصری در تاریخ اسماعیلیہ*، ترجمہ، فریدون بدرہای، ص ۱۴۲.
۷۵. رائی شیخ، محمد اقبال، *تاریخ ائمہ اسماعیلیہ*، ج ۲، ص ۲۲۰، ہمان، *شمالی علاقہ جات کہ جماعت منزل بہ منزل*، ص ۸۷؛ ہنزوی، ہمان، ص ۷. «در چترال مولائی یا مغلی اسماعیلیان آقاخانہ تعدادشان زیاد است. ولی اعمال و عقائدشان با اہل تشیع و عموم مسلمین شبہت آن چنانی ندارد.» منشی محمد عزیزالدین، *تاریخ چترال*، ص ۲۴.
۷۶. ہنزوی، فداعلی، ہمان ص ۷ تا ۴، *انسائیکلوپیدی آف اسلام*، ص ۸۴۰.
۷۷. *دائرۃ المعارف اسلامیہ*، ج ۶، ص ۹۴۶؛ تیمور لنگ در سال ۹۹۴ ق برای یورشہای پنج سالہ خود آمادہ شدہ بود. در این یورشہا ملاحظہ ہای بحر خضر را قتل عام نمود؛ ہمان ص ۹۱۹-۹۲۱-۹۲۵.
۷۸. ہنزوی، ہمان، ص ۸، ۹.
۷۹. لکنہوی، حشمت اللہ خان، *تاریخ جموں*، ص ۶۸۲-۶۸۳؛ *شمالی علاقہ جات*، ہمان؛ محمد اقبال، ص ۱۱؛ ناموس، *گلگت اور سنا زبان*، ص ۵۵.
۸۰. مدیر گروہ، سید فیاض محمود، *تاریخ و ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند*، ج ۱۴، ص ۷۲.
۸۱. ناموس، *گلگت اور سنا زبان*، ص ۵۵.
۸۲. بیگ، قدرت اللہ، *تاریخ عہد عتیق ریاست ہنزہ*، ج ۱، ص ۱۷۸.
۸۳. ہنزہ وی، ہمان، ص ۱۳. برای حملہ و تسلط تاج الدین در ہنزہ اثر و نشانی وجود ندارد، ولی در قلعہ التت سال ۹۵۵ ق / ۱۵۴۸ م نوشتہ شدہ است. شاید در ہمین سالہا اسلام بہ ہنزہ آمادہ باشد. تا مدت دو بیست و نود سال مذهب اثناعشری در این منطقہ رایج بود و بعداً دوبارہ در این منطقہ مردم اسماعیلی شدند و تا بہ حال اسماعیلی می باشند. کارہای تبلیغی در ہنزہ در زمانہای بعد شروع شدہ است. تقریباً در سال ۱۲۷۴ ق / ۱۸۵۷ م قرآن تازہ بہ این منطقہ رسیدہ بود و لذا تأثیرات مذاہب سابق ہندوہا وجود داشت، مثلاً اسامی برخی از مردم ہندو بود.
۸۴. ہنزوی ہمان ص ۱۱.
۸۵. لکنہوی، ہمان ص ۶۸۳-۶۸۴.
۸۶. ہنزوی ہمان ص ۱۱.
۸۷. بیگ، قدرت اللہ، *تاریخ تعمیر سنتر الجماعت خانہ گلگت، صائف*.
۸۸. بیگ، ہمان.